

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقشه کلی علوم ادبی (عکس فضایی از ادبیات عرب)

گروه مخاطب: طلاب تازه وارد به حوزات علمیه

کسانی که ادبیات فارسی و عربی دوره دبیرستان را گذرانده باشند، عمده مطالب ذیل را متوجه می‌شوند. اما اگر برخی مطالب را خوب متوجه نشدید نگران نباشید، چرا که در این بخش فقط به دنبال این هستیم که یک عکس ماهواره‌ای و فضایی از مجموعه علوم ادبی لازم برای فهم قرآن و حدیث و متون عربی بیندازیم. تفصیل مطالب ذیل همان است که باید برای تحصیل آن لااقل سه سال در حوزه‌های علمیه زمان صرف نمود.

به طور خلاصه باید گفت که علوم عربیت ۱۳ علم اند که عبارتند از: لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، اشتقاق، عروض، قافیه، قرض الشعر، خط، انشاء و تاریخ ادبیات^۱.

برای درک صحیح یک متن علمی که معمولاً خالی از مسائل بلاغی است، دانستن سه علم «لغت، صرف و نحو» کفایت می‌کند، اما از آنجا که علاوه بر متون عربی ساده، لازم است «قرآن کریم» و «احادیث ائمه معصومین علیهم السلام» را نیز بفهمیم لازم است ۶ علم از علوم عربیت را به خوبی بیاموزیم^۲ که عبارتند از: «لغت، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع».

هر متن عربی، دو رکن اساسی دارد: کلمه و کلام.

۱. **کلمه:** لفظ مفرد دارای معنا، مانند: نَصَرَ (فعل)، عَلِيٌّ (اسم)، مِنْ (حرف).

به خلاف صدای بلبل، «صَحِيفَةٌ فَاطِمَةٌ» و «دِيزٌ»^۳.

۲. **کلام:** مجموعه ایاز کلمات که سکوت بر آن صحیح باشد (رضایت بخش باشد). مثل: قامَ عَلِيٌّ (علی ایستاد).

این کلام به خودی خود رضایت بخش است هرچند ممکن است که سؤالاتی پیرامون نحوه ایستادن علی، ساعت دقیق ایستادن، حالت علی در وقت ایستادن و ... وجود داشته باشد.

اما عبارت «أَنْتِي قَائِمًا فِي الْمَدْرَسَةِ فِي سَاعَةِ كَذَا» (قطعاً من در حالی که در مدرسه ایستاده بودم و در ساعت ۱۰

صبح) و نیز عبارت «ان جاء عليٌّ» (اگر علی آمد) کلام نیستند.

۱. بدائنة النحو، ص ۱۵، پاورقی ۳؛ قره الطرف، ج ۱، ص ۲۸.

۲. البته بعدها خواهیم آموخت که برای فهم بهتر قرآن کریم، لازم است علم «اشتقاق» را نیز به خوبی فراگیریم. مرتبه علم اشتقاق پس از یادگیری علم لغت است، لذا در آموزشهای ادبی، این علم را پس از لغت خواهیم آموخت.

۳. اولی لفظ نیست (چون از دهان انسان خارج نشده)، دومی مفرد نیست بلکه ترکیب اضافی است و سومی در زبان عربی بی معناست.

رابطه میان «جمله» و «کلام»

جمله هر عبارتی است که یا «فعل و فاعل» دارد و یا «مبتدا و خبر» خواه سکوت بر آن صحیح باشد یا نباشد. به جمله اول فعلیه گویند مانند «شَهِدَ عَلِيٌّ» و به جمله دوم اسمیه گویند مانند «فَاطِمَةُ شَهِيدَةٌ».

بنابراین عبارت «ان جاء عليٌّ» به دلیل داشتن فعل و فاعل، یک جمله است اما کلام نیست، چراکه سکوت بر آن روا نمی باشد و منتظر شنیدن جواب شرطیم. اما عبارت «ان جاء عليٌّ فأكرمهُ» که متشکل از دو جمله شرط و جواب است، یک کلام می باشد.

لذا «کلام، اخص از جمله است» یعنی هر کلامی یک یا چند جمله است و حتماً ارکان جمله (فعل و فاعل یا مبتدا و خبر) را دارد ولی هر جمله ای کلام نیست.

ارتباط علوم شش گانه «نعت، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع» با ارکان عبارت (کلمه و کلام)

علم نعت: ارائه معنای «کلمه».

علم صرف: علمی که از ساختار کلمه و تغییرات آن سخن می گوید، خواه این تغییرات معنوی باشند یا لفظی.

مثلاً درباره کلمه «قَوْل» می گوید: اسم بر وزن «فَعْل»، جامد مصدری، منصرف، متصرف، مذکر و ... تا اینجا سخن از ساختار کلمه «قول» بود.

علم صرف از تغییرات این کلمه نیز سخن می گوید، مثلاً می گوید که اگر این کلمه بر وزن «فَعَلَ» برود، فعل ماضی به دست می آید (تغییر معنوی)، پس قَوْلَ فعل ماضی است. البته قَوْلَ برای سهولت در تلفظ در زبان عربی به «قال» تغییر شکل می دهد (تغییر لفظی).

به بیان دیگر علم صرف علم «کلمه سازی» و «کلمه شناسی» است. یعنی با آموختن این علم می توان مثلاً از «قَوْل» بیش از ۲۳۰۰ کلمه ساخت:

۱. ماضی ثلاثی مجرد معلوم و مجهول و حالات مختلف آن (منفی، نقلی، استمراری و بعید)
۲. مضارع ثلاثی مجرد معلوم و مجهول و حالات مختلف آن (مستقبل، منصوب، مجزوم، مؤکد به نون تأکید خفیفه و ثقیله، مضارع منفی و فعل نهی)

۳. امر ثلاثی مجرد معلوم و مجهول

۴. نیز همین حالات برای ابواب مزید این ماده (أَقُولُ، قَاوَلُ، قَوْلُ، تَقَاوَلُ، تَقَوْلُ)

۵. برخی اسماء نظیر مثنی و جمع و مصغر و منسوب و ...^۱

هدف نهایی از علم صرف در بخش «کلمه سازی» این است که متعلم به «کلمه شناسی سریع» برسد. یعنی باید به محض دیدن مثلاً یک فعل بتواند آن را تحلیل صرفی نموده و تشخیص دهد که از چه ماده ای است و در چه بابی است و چه حالتی دارد و با در دست داشتن معنای صیغه اول ماضی (که از لغتنامه به دست می آورد) بتواند در کمترین زمان فعل موجود را ترجمه کند.

نکته مهم: پیوند وثیق علم لغت و علم صرف از گفتار اخیر روشن شد. مثلاً اگر متعلم با فعل «لَتُذْهِبُنَّ» مواجه شد باید مراحل ذیل را در کمترین زمان طی کند:

۱. تشخیص دهد که این فعل، مضارع مؤکد به نون تأکید ثقیله و صیغه جمع مذکر مخاطب از باب افعال است و ریشه آن «ذهب» می باشد. پس اولین صیغه مضارع مرفوعش «يُذْهِبُ» و اولین صیغه ماضی اش که در لغتنامه ذکر می شود «أَذْهَبَ» است.

۲. مراجعه به ماده «ذهب» در لغتنامه و استخراج معنای «أَذْهَبَ»: بُرِدَ // آب طلا داد.

۳. مراجعه به جمله ای که فعل «لَتُذْهِبُنَّ» در آن به کار رفته و بررسی قرائن بر اینکه کدام معنا با این فعل سازگار است (فرض می کنیم معنای اول سازگار باشد).

۴. حرکت سریع از «أَذْهَبَ» به «لَتُذْهِبُنَّ» و ارائه ترجمه دقیق آن: قطعاً محققاً و مؤکداً خواهید بُرِدَ^۲.

با این حساب روشن شد که آموزش «علم صرف» بدون آموزش «علم لغت» آموزشی ناقص و ابتر است و به نتیجه نمی رسد، همانطور که آموزش «لغت» بدون «صرف» ممکن نیست.

۱. ماضی این ماده ۶ حالت دارد (یک ثلاثی مجرد و ۵ باب مزید) و هر کدام ۱۴ صیغه که جمعاً می شود: ۸۴ حالت. ماضی منفی و بعید نیز از ماضی است لذا جمعاً ۲۵۲ حالت است. مضارع نیز ۸۴ صیغه است که با لحاظ ۱۰ حالت برای آن (ماضی استمراری و نقلی و مضارع منفی و مؤکد و منصوب و ...) می شود ۸۴۰ حالت، امر نیز ۸۴ حالت است. بنابراین می توان از ماده «قول» $۱۱۷۶ = ۸۴ + ۸۴۰ + ۲۵۲$ فعل معلوم ساخت که با احتساب فعل مجهول دو برابر می شود: $۲۳۵۲ = ۱۱۷۶ \times ۲$. بنابراین از این ماده می توان ۲۳۵۲ فعل ساخت.

۲. نون خفیفه، یک تأکید دارد و نون ثقیله دو تأکید. با توجه به اینکه لام تأکید هم در این فعل آمده جمعاً سه تأکید دارد. ضمناً نون تأکید فعل را به معنای استقبال می برد.

علم نحو: علمی که از احوال آخر کلمات در هنگام ترکیب با یکدیگر سخن گفته و روش ترکیب کلمات و جملات را می آموزد.

مثلاً می گوید انتهای کلمه «علی» در سه عبارت ذیل تغییر می کند (احوال آخر کلمه).
جاءَ علیٌّ. در اینجا انتهای این کلمه تنوین ضمه می گیرد چرا که «فاعل» است و مرفوع.
رأیتُ علیّاً. در این جمله انتهای این کلمه تنوین فتحه می گیرد چرا که «مفعولُ به» است و منصوب.
مررتُ بعلیٍّ. در این جمله انتهای این کلمه تنوین کسره می گیرد چرا که «مجرور به حرف جرّ» است.
همچنین علم نحو می آموزد که نحوه ترکیب درست کلمات با یکدیگر در یک جمله چیست. مثلاً می گوید: اگر در یک جمله هم فاعل داریم و هم مفعول، اصل بر این است که اول فاعل را ذکر کنیم: ^۱ نَصَرَتْ فَاطِمَةُ عَلِيّاً.
نیز نحوه ترکیب جملات را می آموزد و می گوید که در ابتدای جمله جواب شرطی که فعل امر است باید حرف «فاء» را ذکر نمود: ^۲ انِ جَاءَ عَلِيٌّ فَاكْرَمَهُ.

علم معانی: این علم فصاحت کلمه و کلام و بلاغت کلام را بررسی می کند. بنابراین علم معانی سه بخش است:

- ۱. فصاحت کلمه:** مثلاً کلمه «بزرگ» در فارسی یک کلمه فصیح است و در متون و جایگاه رسمی از این کلمه استفاده می شود به خلاف کلمه «گنده». در این علم موازین فصاحت کلمه عربی، معرفی می شود و بر این اساس مثلاً کلمه «أسد» (شیر جنگل) فصیح است اما کلمه «فدوکس» با آنکه دارای همین معناست غیر فصیح است.
- ۲. فصاحت کلام:** موازین آن در این علم معرفی می شود. مثلاً اگر در کلامی، چند مضاف و مضاف الیه، پشت سرهم ذکر شود (تتابع اضافات) کلام از فصاحت ساقط می شود. مثلاً جمله ذیل فصیح نیست: «رومیزی میز اتاق مدیر دبستان روستای ما، زیبا است».
- ۳. بلاغت کلام:** اگر کلامی «مطابق با مقتضای حال» باشد بلیغ است و در غیر این صورت بلیغ نیست. بنابراین گوینده بلیغ باید ابتدا «حال» را بشناسد، سپس «اقتضای» آن را تشخیص دهد و نهایتاً کلام خود را مطابق آن اقتضا بیان کند. مثلاً اگر برای «متعلم تیزهوش» (حال) سخن می گوید، باید کلامش موجز و خلاصه باشد، یعنی اقتضای این حال، ایجاز است نه اطناب (مفصل گویی) یا اگر مخاطبش «منکر» مطلبی است، باید

۱. الأصلُ فی الفاعلِ أن ینصلاً
و الأصلُ فی المفعولِ أن ینفصلاً (الفیه ابن مالک).
۲. وأقرن بـ «فا» حتماً جواباً لـ «جعل»
شروطاً لأن أو غیرها لم ینجعل (الفیه ابن مالک).

کلامش را با قسم یا تأکید همراه کند. مثلاً قرآن کریم در ۴ آیه ابتدای سوره صافات در جواب منکرین توحید از سه قَسَم و سه تأکید استفاده کرده تا بگوید: معبود شما یکی است، لذا فرموده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (۱) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (۲) فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا (۳) إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ﴾^۱

علم بیان: «مجاز»، «تشبیه» و «کنایه» در این علم بررسی می شود.

۱. **تشبیه در کلام:** مثل آنکه بگوییم: «علیُّ كالقَمَر». در این جمله علی را به ماه تشبیه کرده ایم از حیث زیبایی.
۲. **مجاز در کلمه:** مثلاً کلمه «قَمَر» در عربی برای معنای «ماه آسمان» وضع شده است. اما بعداً به مناسبت اینکه میان «انسان زیبارو» با «ماه» شباهت و علقه عرف پسندی وجود داشته، کلمه «قمر» در معنای «انسان زیبارو» نیز استعمال شده هر چند که برای این معنا وضع نشده بود.^۲ بنابراین کلمه «قمر» در جمله «رَأَيْتُ الْقَمَرَ فِي الصَّفِّ» در معنای مجازی است چرا که «فی الصَّفِّ» (در کلاس درس) قرینه است بر اینکه مراد از قمر، ماه آسمان نیست. دقت کنید که «مجاز» همواره نیاز به قرینه دارد.
۳. **کنایه در کلام:** اگر کسی مهمان نواز باشد در منزل زیاد به پخت و پز می پردازد و در نتیجه خاکستر خانه اش زیاد خواهد بود. حال اگر برای بیان مهمان نوازی علی بگوییم: «علیُّ کثیرُ الرَّمَادِ» (خاکستر خانه علی زیاد است) و از این جمله «لازمه» اش یعنی مهمان نوازی علی را اراده کنیم، جمله ما یک تعبیر کنایی است. لذا کنایه عبارت است از «ذکرُ المَلزومِ و ارادةُ اللازم» یعنی بیان جمله ملزوم و اراده کردن معنای لازم آن.

علم بدیع^۳: بیان انواع صنایع ادبی که موجب می شود کلام، دارای محسنات لفظی یا معنوی باشد.

۱. **محسنات لفظی** مانند «جناس». مثلاً در آیه ۵۵ سوره روم دوبار کلمه «ساعه» به کار رفته که هر بار در یک معناست: ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾. ساعت اول به معنای روز قیامت و ساعت دوم به معنای «مدت زمانی اندک» است.

۱. سه آیه اول بیان سه قسم است و در آیه ۴ هم سه تأکید آمده: اِنَّ، لَامٌ مُزْحَلَقَةٌ و جمله اسمیه.

۲. تعریف مجاز این گونه است: استعمالُ اللَّفْظِ فِي غَيْرِ مَا وُضِعَ لَهُ لِعِلَاقَةٍ مَعَ قَرِينَةٍ. یعنی در استعمال مجازی وجود دو چیز لازم است: علقه ای که عرف پسندد؛ دوم - قرینه.

۳. گاه در حوزه های علمیه به دانش بدیع توجه شایسته ای نمی شود. برای درک اهمیت این علم خاصه در فهم قرآن کریم، ر.ک: مقاله «بایستگی دانش بدیع در تفسیر با نگاهی به تفسیر المیزان» از استاد محمد عشایری منفرد در مجله «قرآن شناخت» شماره ۸.

۲. **محسنات معنوی** مانند «اسلوب حکیم». فرض کنید مخاطب می پرسد: «چه چیز را انفاق کنم؟» و ما در پاسخ به او جواب سؤال دیگری را می دهیم، مثلاً به او می گوئیم انفاق به چه کسانی می رسد، در این صورت به او توجه داده ایم که نباید می پرسیدی: چه انفاق کنم؟ بلکه باید می پرسیدی: به چه کس انفاق کنم؟ چرا که قبلاً گفته بودم چه چیز را باید انفاق کرد. به این قالب از بیان، اسلوب حکیم گویند. همین صنعت در آیه ۲۱۵ بقره واقع شده است: ﴿يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ؟ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْبَنِي السَّبِيلِ﴾.

تعداد این صنایع ادبی فراوان است. به عنوان نمونه کتب مستقلی درباره آیه ۴۴ سوره هود علیه السلام نوشته شده و ۱۵۰ صنعت ادبی به کار رفته در این آیه، بیان شده است. ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.

جمع بندی



۱. جواهر البلاغه، ص ۳۱۹ تا ۳۲۱. در این کتاب درسی حوزه، در ذیل صنعت «ابداع» ۲۱ صنعت به کار رفته در این آیه بیان شده است.

نمونه ای از تطبیق کاربرد علوم عربی در آیه ای از قرآن کریم

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ (کهف، ۹۹)

علم صرف و لغت: این عبارت ۵ کلمه است که عبارتند از: وَ، نُفِخَ، فِي، ال، صُور.

برای شناخت معنای «وَ»، «فِي» و «ال» باید به کتبی که درباره حروف به تفصیل سخن گفته اند مراجعه کرد. البته گاه لغتنامه ها هم به این حروف پرداخته اند اما با توجه به تألیف کتب مستقل درباره آنها (مانند باب اول مُعْنَى الْأَدِيبِ که در سال سوم طلبگی خوانده می شود یا کتاب «الْجَنَى الدَانِي») معمولاً کتب لغت یا سخنی درباره حروف ندارند و یا برخی از آنها را آنهم به صورت مجمل بررسی کرده اند. مثلاً برای «واو» در معنی الادیب ۱۵ معنا ذکر شده و برای «فی» ۱۰ معنا و برای «ال» ۹ معنا.

دو کلمه دیگر می ماند: نُفِخَ و صُور.

صرف می گوید «نُفِخَ» فعل مجهول ماضی ثلاثی مجرد و صیغه مفرد مذکر غائب است. با مراجعه به لغت در می یابیم که این فعل، لازم است و معلوم آن یا «نَفِخَ هُ» است (با ۹ معنا) و یا «نَفِخَ هَا» است (بایک معنا). پس از بررسی قرائن آیه روشن می شود که معنای ذیل مناسب آیه است: «نَفِخَ هَا فَيَا لَبُوقَ: بَعَثَ فِيهِ الرِّيحَ بِقُوَّةٍ مِنْ فَمِهِ لِيُحَدِّثَ صَوْتًا»: در شیپور دمید. بنابراین «نُفِخَ» یعنی: دمیده شدنی در آن واقع شد.

دقت کنید که اگر فرایند صرف و لغت ما را به ترجمه دقیق کلمه نرساند مسلماً هر دو علم بی نتیجه مانده است.

«صُور» هم اسم است که وقتی به لغتنامه مراجعه شود بیش از یک معنا ندارد: «الصُّورُ: شَيْءٌ كَالْقَرْنِ يُنْفَخُ فِيهِ»: شیپور.

علم نحو: نُفِخَ فعل مجهول است و نائب فاعل آن «فی الصور» است (تعجب نکنید در زبان عربی گاه جار و مجرور نائب فاعل می شود). کلمه «صُور» باید مجرور باشد چون بر سرش حرف جر آمده است.

علم معانی:

۱. فصاحت کلمه: تک تک کلمات این آیه فصیح اند.
۲. فصاحت کلام: در مجموع این کلام فصیح است.

۳. بلاغت کلام: این آیه بلیغ است چرا که مطابق با مقتضای حال است. چرا که مخاطب این آیه منکرین معاندند و باید کلام را برای آنها با تأکید بیان کرد. در این آیه فعل ماضی «نَفَخَ» آمده تا مستقبل مُحَقَّقُ الوقوع را برساند، پس در این کلمه تأکید و تحقیق نهفته است و معنای دقیق آیه این است: **مَحَقَّقاً** در شیپور (قیامت) دمیده شدنی واقع خواهد شد.

توضیح مطلب: گاهی برای رساندن این نکته که فعلی در آینده حتماً واقع خواهد شد از فعل ماضی استفاده می شود. به عنوان مثال کسی زنگ در خانه را می زند. در پاسخ او می گوئیم: «آمدم». یعنی این قدر آمدن من و باز کردن درب نزدیک و قعطی است که گویا آمدم و در را باز کردم.

علم بیان: در این کلام تشبیه یا کنایه به کار نرفته اما «مجاز» به کار رفته است. چرا که حقیقت «صور» قیامت چیز دیگری غیر از این شیپورهای مادی است و دمیدن فرشته در آن نیز حقیقت دیگری غیر از آنچه در دمیدن شیپورها می بینیم. بنابراین ابتدا «تشبیه معقول به محسوس» رخ داده و آن واقعیتی که درکش برای ما دشوار است به صورت محسوس در آمده و سپس ادات تشبیه حذف شده و «مشبه به» به جای «مشبه» استعاره گرفته شده که استعاره خود از انواع مجاز است.

علم بدیع: مُحَسَّنَات لفظی و معنوی که در این کلام به کار رفته را بررسی می کند. مثلاً می گوید که در این آیه شریفه که عبارت است از ﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنَفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾ «صنعت «طباق» از محسنات معنوی) میان دو کلمه «ترکنا» و «جمعنا» به کار رفته است یا میان کلمه «جمعا» در انتهای این آیه با کلمه «عرضاً» در انتهای آیه بعد صنعت «سجع» (از محسنات لفظی) وجود دارد.

نکته: در حوزات علمیه صرف در قالب یک درس ۱۷۰ ساعته (کتاب صرف ساده)، نحو در قالب پنج درس ۱۷۰ ساعته و بلاغت (معانی و بیان و بدیع) در قالب یک درس ۱۷۰ ساعته (کتاب جواهر البلاغه) ارائه می شود و متأسفانه از آموزش «علم لغت» غفلت شده است. امید است اساتید صرف بتوانند خلأ آموزشی حوزه را در علم لغت پر نمایند.

موفق باشید

راسل

۸ شهریور ۱۳۹۲